

مقاله پیم روضه پیم
شسته

سم با و پایان شده فرق سالی سه سرکشان مانده مندی پهای بعد از آنکه از طرفین جمعی کثیرین از ارواح پرورش
اقبال اکبر پادشاهی کار خود کرده غیر رخصت های کاری برداشته در معرکه افتاد و جمعی از حبشیان و دکنیان که مخلص
و فدوی او بودند هجوم آورده او را سوار کرده از میدان سپردن برودند غیر باز در سدد فرایم آوردن لشکر شده
جست محافظت ممالک خود از تجاوزی باز نیامد و خانانان چون شجاعت و مرداکی او بخاطر آورده بودند میدا
که باز در فکر لشکر کشی است برآیند در مقام صلح شده غیر تیر بنا بر آنکه عدم اتفاق را بوجد کنی با خود فهمیده بود
بلکه آن معرکه را بترک است امید است مصالحه را بهترین شقوق دانسته بخانانان ملاقات نمود و عذر و حدود و لایق
طرفین قرار داده و لازم عهد و پیمان در میان آورده بجای خود مراجعت کرد از آن تاریخ تا این زمان نقض عهد و پیمان
و بیعت نشده و غیر نسبت بخانانان در کمال اخلاص و اعتقاد سلوک مینماید و در همان اوان تنگت رای کول
و فرزند خان مولد و ملک صندل خواجگ سردار بعضی دیگر از سرداران دکن ترک رفت غیر کرده برتضی نظام شاه
پیوستند و او را بدخ غیر عازم و حازم گردانیده در حالی قلعه او سه شکر ساختند غیر با احوال خود بدست خود
رفته و با نظام شاه مقابل نموده غالب آمد و تنگت رای را زنده اسیر و دستگیر ساخته مقید کرد اسیر نظام شاه
بالتفاق فرزند خان و ملک صندل که عمده امر بودند مضطرب گردیده با غیر صلح کردند و غیر بنا بر آن که میخواست
پرنده را بتصرف خود آورده برآید نظام شاه در او خرماء ریح الثانی سنه اثنی عشر و الف بجانب قلعه شاست
و تمانه دار القله منجن خان حبشی که قریب بیست سال حاکم آنجا بود بنظام شاه پیام داد که ترا صاحب خود دانسته
در دن قلعه جا میبسم اما غیر را که بخانانان ملاقات کرده نفر اکبر پادشاه شده برو اعتماد مینمکنم و قلعه در
ازم غیر گفت چون من از خرد تنگت رای و فرزند خان و ملک صندل این نبودم بنا بر صلاح وقت بخانانان ملاقات
کرده بجز ظاهر ایشان کشته ام اما از صیر قلمب از جمله علما ان نظام شاهیم و میخواستم لازم دولتوایی بجای آورده
در خط سلطنت ایندو و مان مساعی عمید تقدیم رسام منجن خان این مقدمات را قبول تا کرده ابواب حرف
و حکایات مسدود ساخت و غیر از بیم آنکه مباد نظام شاه عند التفرج قلعه در آید منجن خان بان مستظرف کرد
او را گرفته بکلان سپرد و فرزند خان و ملک صندل از کرفن نظام شاه و لیکر شسته خود را سپاری قلعه رسانیدند و منجن

۱۰۱۲

تاریخ فرشته

۱۰۳

مقطع سوم در فرجه
۱۰۳

بآن کمال گردیده قریب یکماه اعلام ملاحظه فرمایید و بنا بر آنکه پسر منجن خان موسوم به نا خان بی اعدا
 کرده بزین و فرزند احتشام حصار دست داری میگردانید ایشان هجوم نموده و پراکشتند منجن خان توقف خود را اصلاح
 ندیده بسریده از قلعه بگریخت و به همراه فرزند خان و ملک منیل و دیگر مردم التجا بجا دلاشاه برده ملازم او گشتند
 طلیکان روش منجن خان پیشگرفته چندگاه در حصار منجن گردیدند و در آنجا منجن تدریجاً از آنجا متصرف گشته
 سوکل نظام شاه را دور نمود و چتر بر سر او گرفته با جمعی از مخصوصان در آن قلعه مسکنش داده خود با خیل و لشکر بیرون
 شتافت و در محرم سنه ثلث عشر الف شخزاده دانیال از برهان پور حجت استقبال پاکلی دختر عادلشاه از راه
 ناسک و دولت آباد متوجه احمدگر گردید و جمعی را نزد راجو فرستاده تکلیف نمود که او نیز بطریق غیر منقاد گشته
 بملار منتهی شتاب و بهمان ملک را اقطاع یافته باز کرد و راجو استاماد بر عهد و قول او ناکرده شخزاده خشکیان
 شده قاصد استیصالش گردید و راجو اعلام حرات افزاشته با هشت هزار سوار بمقابل وی درآمد و اگر چه مرتکب خنک
 صف نیشد اما چندان حوالی و حواشی لشکر منغل را تحت و تاراج کرده مزار حمت میر ساینده که شخزاده کسان
 نزد خانخانان بجان پور روانه کرده از ملک خواست خانخانان در کمال محبت با پنج شش هزار سوار بلوی رسانید
 باعث آرام و آسایش گردید و بعد از وصول خانخانان ترک حمت و تاراج و مزار حمت کرده با قسری محاکمات خود
 رفت و چون شخزاده و خانخانان با احمد گرفته مصوب پاکلی عو سس بر گشتند و در غلظت قلعه تنگ کنار کنگر
 لوازم عین و طلوی عو سسی بجای آورد و خانخانان در حاله مقام کرده شخزاده به برهان پور رفت نظام شاه جمعی را
 نزد راجو فرستاده از شکر کیری غیر شکایت نمود و راجو بقلعه پرند شتافت اما قاست نظام شاه کرد و متعدد
 غیر شد و چند مرتبه خنک واقع شده هر بار آثار غلبه از جانب راجو بظهور رسید غیر از غایت اغظت از ک
 نزد خانخانان فرستاده طالب کومت گردید خانخانان دوستانه سوار سوار لبر کرد و کی میرزا حسین بیگیت
 مقطع ولایت میر بدایون بخیل روانه نمود و غیر بان مستظرف و قوی بال گشته تا به راجو بجانب دولت آباد منزه گردید
 و چون سلطنت دکن بر شخزاده دانیال نیز مبارک نیامده در برهان پور فوت شد و در اندک خانخانان در
 برهان پور بود غیر فرصت دیده لشکر خوب گرد آورده بقصد مقام بجانب دولت آباد بر سر راجو لشکر کشید

درین گزینش تمام مقاومت او نیاورد و کسان به پرتاپنوره فرستاده البته بجان خانان آورده از او کوکلت خوانست
خانان که بنا بر بعضی امور بدون خود را در آن بلده صلاح نمیدانست و بهمان طلب بود خود بجانب دولتها بادشاهی
شش ماه در میان لشکر عینر و راجا بیل گشت و نگذاشت که آنها بر یکدیگر تا خنجر تا خنجر احدی با غالب کردند و عینر
چون خانانان را در حماسه راجا صلب دید بگفته او بار راجا صبح کرده بگوالی پرتاپنوره شایسته و خانانان بجان
پور رفته بود ملک عینر چون لشکر کشی را بجا آورد خود اولی هم از قندهار بگریزی مریضی نظام شاه میدانست در صد
آن شد که او را معزول ساخته کی دیگر را از دو دمان نظام شایسته شاه سازد و بنا بر آنکه ابراهیم عادی شاه بر این
معنی راضی نبود اراده او از قوه فعل نیامد و در اوایل سنه سن و عشره و الف بفرموده عادل شاه با نظام شاه ابواب
طامیت مفتوح داشتند بعد از آنکه صفای کلی میان ایشان به سر رسید و اعتماد بر یکدیگر کردند و هر دو با اتفاق
باده و وازده هزار سوار متوجه بجزیر گشتند و نظام شاه کلی شی بر حج الی اصلا مسکن اجداد خویش را مقرر خود ساخته
چند سردار مسلمان و کاتبه بجانب دولتها با جهت کوشال راجا که از ترس عینر بجزیر نی رفت نامزد کرد
در او بعد از ترس بسیار گرفتار گشته ممالک او نیز بجزیره تصرف نظام شاه داده و عینر و آن مملکت حساب
اختیار شده استقلالش بیشتر کردید و در حالت تحریر این وقایع سلطنت دو دمان نظام شایسته بر تخته
شاه ولد شاهی رسید و عینر عینی زمام حسن و معتد در قبضه قدرت و استیلا دارد و بحسب ظاهر دولت
آن طایفه روی در انحطاط است و پادشاهان دلی طمع در تهمه مملکت ایشان کرده و در کیمین تریس
تا خواست اراده قادر چون بچه مستحق داشته باشد

تاریخ مرثیه

۳۲۶

مجلسیم بعضی چهارم
۱۰۵۴

روضه چهارم در بیان حالات حکام تلنگ که موسوم اند قطبشاپتیه

بر واقفان اسرار عالم کون و فساد محقق و محجب نماند که شاه مورث شاه نام شخصی از مردم سراق و عهد بهرام
قطبشاه در فن تاریخ کتبی بسو طو نوشته و تفسیر و تالیف قطبشاپتیه طو الالباب در آنجا ذکر کرده اما در تحریر
این صحایف چون در نظر متوقف نبود بتفصیل حوادث ایام ایشان نپرداخته بذكر اسامی مجلی از قضایای عهد
این سلسله عظیم ایشان میپردازد

کفتار در بیان سلطنت قطبشاه

سلطان قلی از ترکان بسیار دوست از قوم میز علی سکر و بعضی از خوبان تن و دوستان دعوی میکنند که سلطان
از اخاد میرزا جهان شاه مقتول است اما روایت اول بصحت اقرابت و بر بر تقدیر مولد و منشاء او نیست
و در او اخرا عهد سلطان محمد شاه لشکری در غفلان جوانی از ولایت بدکن آمد و بنا بر آنکه او غلامان ترک را
معزز و مکرم میداشت خود را در سلک غلامان ترک دی متظم کرد و پس چون در علم حساب ماهر بود
و خط بسیار خوب مینوشت اشرف محلات حرم با در جوع شده خواتین از حسن سلوک و امانت و دینت او
راضی و شاکر گشته در آن اوان از اقطاع اسل حرم که بالتام از مملکت تلنگ بود عراض شکایت آمیز
رسید که دزد و قطاع الطریق پرکناست بسیار شده رعایا یونان و یونان و قزو و کاشی میوزند و سر از نطقه اطاعت
میرون کشیده و در ادای مال و جہات مقرری متسلل در اهل میوزند اگر فوجی بزرگ کند که گاه بیخ باغیان

سلطان قلی قطبشاہ

۳۲۹

مقالہ سوم در خطبہ
ششم

متوجہ کرد و ولایت با صلح آمدہ حاصل و حصول پادشاهی وصول خواہ شد و الا اسماں معلوم نیست کہ عشر
اموال مقررہ سے حاصل کرد سلطان محمد شاہ خواست کہ یکی از امریہ کہار اباد و ستہ ہزار سولہ نظر کیل نام
سلطان قلی کی از خواہن جسم را واسطہ ساختہ بعض رسانند کہ اگر این خدمت بمن رجوع شود بی لشکر با خود
رفتہ بمیامن اقبال پادشاہ دفع باغی و باغی خواہم نمود سلطان محمد شاہ اورا منظور نظر عنایت ساختہ
بدان خدمت سرفراز کرد رسید و او با برخی از متعلقان خود بدان پرکانت رفتہ بجن تہیر بیماری از بوی
مقبورہ از خود ساخت و بافاق ایشان برورد و تہیج فند و حرامی را از رخ و بسیا و گندہ بسیاری از قطع
امرای بزرگ را کہ در عالی و عالی آن پرکانت بودند نیز از اسل بی و فساد و مصفا ساختہ بشجاعت و
مردانگی موصوف و معروف کردید و در خدمت سلطان محمود بہمنی چنانکہ نوشتہ شدہ بر تہہ امارت رسید
و خطاب قلب الملکی یافتہ از مالک تلمک بلکہ در اربع مضافات اقطاع یافت بعد از آن حسب گاہ
سپہ سالار شد و کتہ در فرہین اورا صاحب الکیف و القلم نوشتند و چون پوسف عادلشاہ و احمد نظام شاہ
و عواد الملک دعوی سلطنت کردہ چہرہ بر سر گرفتہ و پوسف عادلشاہ بنا بر آنکہ او نیز مریدان نوادہ مشایخ صفویہ
بود در خطبہ اسمی اثنی عشر داخل ساخت بر آئینہ سلطان قلی نیز ہدایام امارت سپہ سالاری نام بڑی اثنی عشر را
در خطبہ مذکور کرد رسید و چون پادشاہی سلطان محمود بہمنی زیادہ از حد ضعف پیدا کردہ او نیز دستہ نشان
و عشر و تہا بہ مقتدی امر سلطنت شدہ خود را موصوف قطب شاہ ساختہ جمع امور قاعدہ و دروش پادشاہان
ولایت پیش نهاد بہت ساختہ با وجود مملکت مختصر در واج و رونق پادشاہی کوشید و بخلات عادلشاہ و
عادلشاہ و برید شاہ بطریق پادشاہان ولایت پنج نوبت نوبت و نوبت و قوم خود را بنا صاب از ہمبند
مخصوص ساختہ ہر کدام فراخور حالت خدمتی و صبی رجوع فرمود و حقوق تربیت سلطان محمود مرعید اشتہ
پیوستہ تخت و پدایای لاین و لغو و نسر ماہ ماہ جہت او با احمد آباد شہر رسید مرسل میداشت و بعد از آنکہ
خبر جلوس شاہ اسمعیل صفوی بر تخت ممالک ایران منتشر کردیہ بنا بر آنکہ اورا مرشد زادہ خود میدانست
در خطبہ نام آنحضرت را مقدم بر اسم خود کرد کہ رسید و نام اصحاب شہ را تہیج و مرور از خطبہ ساقلہ

تاریخ فرشته

۳۰۳

مقاله سیم روز چهارم
سنت

و چون برغان شاه بهدایت شاه طاہر در احمدگر خطبہ بطریق شہید خواندہ سلطان نقلی باستظہار او در حمایت اطمینان
شعائر آئندہ سہ ماہ بر طارواج دادہ بسیاری از شیعیان و مخدولان زبان بی ادبی نسبت بحضرات صحابہ شکرگشاہ
و تا این زمان کہ نسبت سلطنت بجدتقلی قطبشاہ رسیدہ بہمان در آن ممالک خطباتی عشر خواندہ بر منابر
نہت فائقہ سلامتی پادشاہ ایران شاہ عباس صفوی قرانت مینامند و در اعتقاد و اخلاص ایشان صورت خود
راہ نیافتہ واردت صادق بشایخ صفویہ دادند و سلطان قلی قطبشاہ در ایام پادشاہی خود با سلاطین دکن
سکوت برادرانہ می نمود مگر در آن ایام کہ سلطان بہادر کجراتی حب الالتماس عماد الملکات براری داخل مملکت دکن
شدہ سرداری بسیار ولایت نظام شاہ رسانید در آنوقت خلافت برتوت کردہ اپنی تزداد فرستاد و اطمینان
یکجہتی کردہ میخواست کہ با او دم از اتحاد بزند باینچون معاند سلطان بہادر مفرغ شد اسمعیل عادلشاہ تجویز
برغانشاہ داعیہ نمود کہ برخی از ممالک او مستخرساند و قطبشاہ ہر چند سعی نمود کہ با برغانشاہ ساختہ آتش آن
قدت بابت تدبیر فرزند شاہ میترشد تا آنکہ اسمعیل عادلشاہ در شہر رتنہ اربعین و شہابہ برقلو کہ سرحد واقع است
لشکر بردہ محاصرہ کرد و قطبشاہ چون طاقت مقاومت مساوست او نہداشت از مرکز خود حرکت ننمودہ برخی از سوار
دہیاہ بدانخند و فرستادہ کہ گاہ و یکاہ بروم اردوی عادلشاہ مزاحمت رسانیدہ ایشانرا تنگ آوردنہ قضا را
در آن ایام نامہ سر اسمعیل عادلشاہ با ختمام رسیدہ ازین دار پر طلال بر حمت ذوالجلال پیوست و قطبشاہ
پی میباشی عمرو زید از آن فرغشہ خلاص شدہ جمعہ از اہلجان در گاہ ناترد برغانشاہ فرستاد و بساعی جمیلہ
شاہ طاہر میان آندہ پادشاہ ہم نہیب کرد و دست بصفامبذل کشہ لوازم اتحاد و داد مسلوک کردید و بنا بر آنکہ
سلطان قلی قطبشاہ با جہل طبعیہ ازین سببی سردای زودتر بچار رحمت ایزدی انتقال مینمود ہر استہینہ
پسر بزرگ او ہمیشہ کہ ہزار زوی پادشاہی ریش سفید کردہ بود از طول عمر پرتنگت آمدہ با یکی از غلامان کت
راست آمد کہ در جین فرصت او را بقتل آورد و اتفاقا سلطان قلی قطبشاہ روزی از روزهای شہور شدہ
خمین و شہابہ در کنار آب نشنہ و جوار سرازند و قمار بر آوردہ منتہی مینمود کہ ناگاہ انعام ترکت کہ بودہ
امارت کلان فریب خوردہ بود سپہ بلای ناگمان از عقب در آمدہ بضر ب شمشیر آن پادشاہ را شہید ساخت

۹۳۰

۹۵۰

سلطان قلی قطبشاه

مقاله سیم روضه چهارم
سنة

وزیر جهان پیش بجان بجان تمیید که از خنای تخلص بود که بخت جمید از انکه سرفاش کرد. قاتل را فرست حریف
مژده بخت رسید و چون ابرو داد او بود بجای پدر بخت مملکت تلنگ برآمده انگشترین فرماندهی بست
آورد اولاد او که سلطان قلی قطبشاه سه نفر بودند جمید و حمید و ابراهیم هم مدت سلطنت او با استقلال سی

ذکر سلطنت جمید قطبشاه بن سلطان قلی سه سال بود

چون جمید قطبشاه افریابالت بر سر نهاد و تمام حکومت کجف اقدار در آورد او نیز بشیره ستوده پدر علمنوده در
نه سب اثنی عشر باقی القایت کوشید و برهان نظام شاه جت عزایرسی و تهنیت جلوس شاه طاه سردار از
احمد نکر روانه دارالملکت گلنده ساخت و چون بشش گروهی آن بلده رسید جمید قطبشاه بنفس خویش استقبال
کرده قدم آن هندی منزلت را با عزت و اکرام تمام تلقی نمود و در سکاس خاصه سوار ساخته در خانتی احترام
بشهر در آورده ساکنان اندیاز از بر تو انوار جانش مستغین گشته تراب اقدامش کمال توجه سردیدهای میناشی
کردند و شاه طاه بعد از تقدیم رسانیدن لوازم عادی در سوم عرنی کلانی که بکار دینا داران آید در میان
آورده از قطبشاه در باب موافقت و کجمنی برهان نظام شاه عهد و سکند گرفت و در حفظ امان قاهره
چون با حمد کر تشریف برد چون در آن اوقات میان ابراهیم عادلشاه و برهان نظام شاه بسبب بعضی
مخدرات چهار نزاع و خشونت مرفع گشت جمید قطبشاه باس نظهار و استصواب نظام شاه بلکه تبرع
و ترغیب و بجز این دست کرده بقدر اسکان سوار و پیاده فراسم آورده داخل ولایت عادلشاه شده هر که
کاکنی در مدت سه چهار ماه قلعه در خانت استحکام بنا کرده با تمام رسانید و ابراهیم عادلشاه از آنکه خوش
نظام شاه در امراج بر سر داشته برافه او نمیتوانست پرواست جمید قطبشاه قلعه مستعدت را ببرد و مستعد
و اعیه تسخیر بعضی قلاع نموده تحت ماستقلال تمام بجانب قلعه آبنگر که نزدیک قلعه ساغراست روان شد
و قبل کرده التلنگ و مورجل پیش برود و آن اثنا عادلشاه بار امراج و نظام شاه مسلح کرد و خاطر از جانب
ایشان جمع گردانیده اسدخان لاری را با خاصه سپاه خود بمقابلت شکر تلنگ نامزد فرمود و قطبشاه

تاریخ فرشته

۳۳۲

مضطرب گشته ایچی نزد برهان نظام شاه فرستاد پیغام داد که من اعتماد بر قول شما کرده مکتب این خدمت عجب است
از مکارم اخلاق حمیده که باین مخلص مشورت و گنجش نکرده با حدیث شریف میریزد بنا شاه جواب داد که بنا بر مصلحت
وقت با عا دلشاه مسلح کرده بسیار عزت را مسطوی کرد ایندم باید که در محافظت قلعه کاکنی بکوشند
که بعد از موسم برسات باز با چند دواته کلبه که و اتکر و ساغرا از انطرف تا کنار آب پیوره تعلق بشما خواهد داشت
و شولا پور و ندرت از نظرف نیز تا کنار پیوره با مقرب خواهیم شد و قطبشاه با آنکه میدانت که برهان نظام
پادشاه مجمل و مکار است بعضی او از راه رفته در خط قلعه آپگر را نسخ و حازم کردید و اسدخان بگوانی تخت
قلعه کاکنی را محاصره کرده در مدت سه ماه بجزیره و قهر سخن ساخته مردم مدونی را قتل عام نمود و از آنجا با جزیره
و غوغای تمام منجم آپگر شده در علی مسافت تجیل نمود و قطبشاه صلاح در مقابل او ندانسته از کرد قلعه آپگر بر خاک
و بجانب سرمد خود روان شد اسدخان تعاقب او نموده چند جنگ میان ایشان بوقوع پیوست و بر مرتبه
اسدخان مطغفر منصور گردیده قطبشاه از سرکه بی سیل مقصود بیرون شتافت و در جنگ آخر کجبا لغت
قطبشاه و اسدخان مقابل یکدیگر شده یازده ضرب شمشیر میان ایشان رود بدل شد و آن اشارت
بر چهره قطبشاه آمد سپهری و یکطرف روی او تا گوشه لب مقطوع گردید که مدت الحیوة در استامین
و خوردن محنت و مشقت بسیار میکشید و بر کزده حضور مردم چیزی ننمود و گویند وقتیکه قطبشاه بر جناح آن سفر
بود ملا محمود کیانی در حال راک از ملازمان او بود مجلس خوانده از مال سفر سوال نمود ملا محمود فرمود انداخته گفت سوار
سلطان جانب نمی نماید صلاح در است که موقوف دارند قطبشاه تفصیل بدی آن پرسید و مبالغه از حد بود
ملا محمود گفت بانکه در تصریح آن خطراست اما چون آنحضرت مبالغه میفرمایند ناچار معروض میدارم که در این سفر
اگر چه در است کارها موافق آرزوی بندگان عالی خواهد شد لیکن در آخر طلبه حضور را بوده اموال ایشان
بسیار تباراج خواهد رفت و آسمی به بینی حضرت نیز خواهد رسید قطبشاه ازین سخن بر شفته حکم کرد که بینی
ملا محمود را زبیده از قتل و اخراج کنند تا ما در حشر چون جهان شد که ملا محمود گفته بود بر این آنگه با و کرده بود
شبان گشته یکی از معتقدان خود را بپلده جیز نزد او فرستاده استدعای توجه بجانب گلکنه نمود مولوی جواد

مقاله سیم روضه چهارم
۱۳۳۱

جمشید قطبشاه

مقاله دوم در
تاریخ

که تا بنور مینی بیکر جسم نرسانیده ام انشاء الله تعالی وقتی که بهر قدم از سر ساختن بگذشت اقدس مشرف بهیم
 و طبعی را تصدق افسر مبارکت خواهم نمود قطبشاه بعد از این واقعات بمشاه صلیح کرده بسیاری از ولایت پهنه
 را مفتوح کرد اینده و بیچار شده قریب دو سال روز بروز بیگاست و بسیار کز خلق شده و مردم را با بذک کناه
 میشت و جس میکردن باین جمع متفق با برادرانش شده که حیدر خان را والی سازند جمشید قطبشاه چون پیش از آنکه
 آن اراده از حیرتوه بخل آید واقف شد برود برادر بزور بازوی مردانگی بر ستوران با در قمار سوار شده اند
 گلنده که بخت خود را بشهر بیدر رسانیدند حیدر خان در همان زودی فوت شده ابراهیم به سجا گرفت قضا
 پنج و ملالت قطبشاه روز بروز مغرب بتب ذوق گشته ده شهرتند سبع و شصتین و شصتایه در گذشت و مدت
 سلطنت او بیست سال و کسری افزون بود

۹۵۷

ذکر ابالت سلطان ابراهیم قطبشاه

پادشاهی بود شایسته مذمب خاطر و بسیار دینی و جواد و متبر و دانا اما قهر و غضب بروی مستولی بود
 با بذک جریب بندگان چندا را با ستمهای عزیز کردی و فرمودی که ناختمای پای مظلومان بضرر نازبان
 از سر انکشت جدا کرده در ظرفی نهادند پیش او بیاورند تا مستی او شود و طعام بسیار در غایت تکلف به
 او میکشیدند و اگر نوکران خاصه بوجوب حکم در مایده طعام میخوردند و جسم تارنج و نقل حکایات پادشاهان
 رغبت وافر داشتند ولایت ننگ را که جنگلی است پر از خندان و حرامیان بنوعی حراست نمود که سواد
 و مالداران و غیره بقا فله در حق روز و شب آمد و نند کرده از دهنه قطع الطریق این بودند و در عهد او نظران بر
 بهر رسیدند و آن خانواده بدو بلند نام گردید و چون از تیرس و سیاست برادر به سجا گرفت راجع به
 او کوشیده و اطلاع یکی از امرای جشی که غنبر خان نام داشت کشیده بوی داد و چنانکه رسم دکن است که
 چنین مقدمات نزاع میجویند بر آید منب بر مستعد حکمت شده روزی که ابراهیم غضب شاه بدو
 راجع میرفت سر راه بر و گرفت که با تو جنگ میکنم هر که غالب آید جاگیر از او باشد ابراهیم قطبشاه

کشته

تاریخ فرشته

مقاله سوم در فضیلت
فرشته

گفت پادشاهان خست یار ملک خود دارند از هر که میخواهند میستانند و بجز که میخواهند میزند بر سر آن را
 جستن معنی ندارد و عنبر خان که مستول فرس هم نبود کوش بان سخنان ناکرده جلاست و سخنان رکبکت
 سجد می رسانید که قطبشاه از اسپ فرود آمده بنوعیکه شایع دکن است با وی غلیظی و کرسیکی نموده شمشیری بر
 عنبر خان زده او را بقتل رسانید برادر عنبر خان جغت و خواهی یافت نام برادر خواست که باز با قطبشاه
 یکی نماید یکی از سر بیان کرد که ملازم قدیم قطبشاه بود در علم شمشیر بازی و توفت تمام داشت مقابل او آتشیما
 کرد و او نیز بر آن حبشی غالب گشته بقتل آورد و قطبشاه بیرون عنبر خان را که با اصطلاح دکن بیرون نشان کوشید
 متصرف شده بمنزل خود شافت و در آن دیار میبود تا برادر در قید حیات بود و چون او با جل طلبی ازین
 سرای در گذشت مصطفی خان اردستانی و صلاحیتان غلام ترک و دیگر ارکان دولت اتفاق کرده
 پس همیشه قطبشاه را که طفل دو ساله بود پادشاهی برداشتند و در کنهان هجوم آورده دولتخانه را از رواج و رونق
 انداختند مصطفی خان و صلاحیتان متفق گشته قرار دادند که ابراهیم قطبشاه را از سجا نگر طلبید و پادشاه
 سازند و در کنهان واقف شده در استحکام خویش و بهوشیاری کوشیدند مصطفی خان و صلاحیتان که برادر او ^{بیشتر}
 و بازم بودند بر امراج عریضه نوشته استند ما نمودند که ابراهیم قطبشاه ما روانه کلکنده سازد و امراج اجابت
 ایشان نموده ابراهیم قطبشاه را مرضی ساخت و چون او بهر حد تلنگت رسید مصطفی خان پیش از همه کس از
 کلکنده بهلازمت او شافه خلعت امیر جمگی یافت و از سوداگران بهمند و دو گنک بهمن قرض گرفته بسیار
 امور سلطنت برداشت و چون خبر میر جمگی مصطفی خان بکلکنده رسید همه کس خوشحال گشته رغب پادشاهی
 ابراهیم قطبشاه شدند و صلاحیتان با دوسته هزار سوار که اکثر غریبان می بودند در روز ضرب شمشیر راست از کلکنده
 برآمده متوجه سرحد گشت و از دهنال او مردم دیگر نیز ترک یافت بهر همیشه قطبشاه کرده نزد او میرفتند تا آنکه
 شش هفت هزار سوار نزد ابراهیم قطبشاه جمع گشته روانه کلکنده کردند و چون بجای دارالملکت رسید همه
 نیز بجان ^{بیشتر} نشان خواسته بوی پیوستند و اخترت در ساعت محد بشهر درآمد و قدم بر سینه حکومت
 نهاد و دولتوران لوازم شمار بجا آوردند و قطبشاه نیز در همان زودی دوازده هزار ^{بیشتر} چنان طلا بفرستاد و مستحقین داد

بخش سیم قطبشاه

مقاله سیم در مجلد پنجم
شماره ۲۵۵

۹۵۵

ایشان از مسرور القلب گردانید و نشان کبود بابت غیر خاثر بر خود مبارک دانسته خاصه پادشاهی ساخت و همیشه چو
 سباز خان مصطفی خان در آورده اورا صاحب اختیار سلطنت گردانید و با حسین نظام شاه یکدل و یکبخت گردید
 مقرر نمود که با اتفاق قلعه کلبر که دستگیر گرفته کلبر که ازو باشد و اینکرا از خود بنا بر آن برود پادشاه در سه شمس و ستین
 و تسایه داخل سرمد علی عادلشاه شده کلبر که با عاظمه نمود و چون مشرف بر تخت گردید قطبشاه از جرئت و نترس
 حسین نظام شاه ترسیده نمیتوانست که قوت و شوکت او زیاد شود پس خیمه و خواجگاه و دیگر اسباب
 سنگین در جای خود مانده نیم شب کوچ کرده بگلکنده آمد و حسین نظام شاه چون تنها از حمده ملک گیری بیرون
 نمیتوانست آمد ترک محاصره نموده با احمد گرفت و بعد از چند گاه چون عادلشاه در امراج و برید جنت کوشال
 نظام شاه اتفاق گردید و قطبشاه را نیز بموافقت خود خواند و او ناچار گشته جانب قوی را از دست نداده همراه
 ایشان با احمد گرفت و مانند دیگران او نیز بمحاصره قلعه آن بلده مشغول گشت و چون آسم مشرف بفتح شد
 بسنت شیه عمل کرده قطع نظر از خیمه و خواجگاه کرده و نیم شب از پای قلعه احمد مکریر غاست و بمرتب برق و با
 روان گلکنده گردیده خلل در اندیشه عادلشاه در امراج انداخت و چنانکه در وقایع پیش گذشت چون راج و عاظمه
 از احمد مکریر گشتند قطبشاه و دیگر بار با حسین نظام شاه ابواب خصوصیت مفتوح ساخته و حرا و گستا به بی بی جمال بود
 خاستگاری نمود حسین نظام شاه باین شرط که با وی سر راه گشته قلعه کلبر را از تصرف عادلشاه بیرون آورد
 قطبشاه قبول کرده در سینه احمدی و سبجین و تسایه حسین نظام شاه از احمد مکریر با بر سیم قطبشاه از گلکنده روانه
 در ظاهر قلعه کلبر یکدیگر را ملاقات نمودند و اول مراسم جشن و طوی بجا آورد و هفتاد عروسی مفروض گشتند
 انگاه هر دو پادشاه بمحاصره مشغول گشتند چون راج و عادلشاه و قاتلان و امیر برید با اتفاق متوجه وضع حرات
 ایشان شدند و چنانچه در ضمن حکایت نظام شاه ثبت شده قطبشاه بگلکنده رفت و نظام شاه با احمد مکریر شانت
 راج و عادلشاه تا احمد مکریر تعاقب او از دست ندوید بار دیگر ولایت نظام شاه را خراب ساخته برگشتند و بر
 شاه در سرمد قطبشاه در قصبه او کی نزول نموده بملک تلنگت مزاحمت و توائس بسیار در میان خود و بالاس
 بجن تدبیر قطبشاه صلح کرده هر یک بمقام خویش شافند و در سینه اش و سبجین و تسایه بموافقت عادلشاه

۹۵۱

۹۵۰

تاریخ فرشته

۲۳۶

مقاله سوم - رونجند

و نظام شاه با امرای خبک کرده مظفر و منصور بفرود دولت خویش مراجعت کرده و در اثنای معاودت در سبیل
رایجور مصطفی خان اردستانی که همیشه ارتش قطبشاه در سراسر بود بهمانه زیارت و طواف خانه خدا
و مدینه رسول الله از وی جدا شده و نگرانی عاقلشاه شد و در عهد مرتضی نظام شاه چون از امر حکومت
مادرش خوزه همایون مسیح و مریج در مملکت احمد کمر پریده آمد که کوشور خان لاری سپهسالار عاقلشاه در سفر
نظام شاه قلعه زمینی در اور بود رسیده بسیاری از برکن است او را متصرفت شده و لاجرم مرتضی نظام شاه و والده
خود را در یکی از قلاع مجوس نمود و ملا حسن تبریزی در خطاب خانخانان داده پیشوا کرد و رسید و بجانب طواری
منصبت فرمود و کتابت و حاجب نزد قطبشاه فرستاده طلب گوشت نمود قطبشاه با شکر تلنگت بتجیل تمام روان
شد اما پیش از وصول او مرتضی نظام شاه قلعه را مستخر ساخته و کوشور خانرا کشته بولایت عاقلشاه در آورده
بنام علی بن قطبشاه نیز در ولایت عاقلشاه قدم نهاده پهلوی اردوی نظام شاه به نیم گروهی فرستاده علی عاقلشاه
ابوالحسن ولد شاه طبرستان را نزد نظام شاه فرستاده نامه قطبشاه را که در باب اتحاد و کجمنی عاقلشاه نوشته بود
با تفاق خانخانان ملا حسین بظلم نظام شاه در آورد نظام شاه با غرور و سوتن خانخانان از قطبشاه بجهده امر
خود را بتاریخ اردوی او فرمان داد قطبشاه بر آن اطلاع یافته جریده بجانب کلکند بتجیل تمام متوجه شد و مردم
نظام شاه اردوی قطبشاه را تاخت و تاراج کرده تا سرحد تلنگت تعاقب نموده قریب یکصد و پنجاه منسل
خوب گرفته بسیاری از قطبشاهیه را بدرجه هلاکت رسانیدند و چون بسرحد تلنگت رسیده از تعاقب باز نمی آمدند
پسر بزرگ ابراهیم قطبشاه موسوم بعبد القادر که بشجاعت و علم و حسن خطا را استه بود در خدمت
معروض داشت که نظام شاهیه اعلام جرات افزوده نرسیدت و خرابی بسیار بر مردم ما میرسانند اگر حکم شود که
این کمینه فرزند با برخی از امراء بکین رفته از عتب ایشان در آید و بشیر قهر نواخته نوعی نماید که موجب غیبه دیگران
شود عین سرفرازی این فرزند خواهد بود قطبشاه پسر را صاحب دامیه فحیده و آن اراده را از سحر میکش
امریجی کسب بار و تفاق ایشان با وی دانسته متوهم گردید و در اثنای راه اصلا طقت بجواب نکرده چون
بکلکند رسید او را در یکی از قلاع مجوس ساخته بند از چند گاه بشریت مسوم هلاکت ساخت و از آنکه انکار

ابراہیم قطبشاہ

۳۳۴

عالم سیم روز سیم

از جانب ملا حسین خان خانان میدانست و از نو کمال آندو کی دست گم کرد که دست او او بر که کتاب داشته باشد
 بر پشت آن این فقرات بنویسد استاد فوری حبیب دندان کن و تیریز در محل که آنرا مکاره میگویند می باشد
 بجانمای و رقم سیکر دو و دندان بر کس که می جنبه آنرا می کند و دو پول مسدود و موی پشت پیر زمان پیوست
 نیز شد غالب پیش که حسین حبیب باشد تعریف اورا حضرت انومی امیر رضی نظام شاه اسکندر رومی از سطر
 ندیر و کیل السلطنت می نویسد و اورا در کوهسکی محمد خیزه فروست و توخی قلندر و ملازمتی کاسیده اند و در آن
 سنوات چون جنگه خان انصافی که مرد مدبر و دانا بود پیشوای نظام شاه شده و امیر شیر برار نمود قطبشاہ جو
 که با عا دلشاه ملاقات نمود و با اتفاق او حمایت لغالخان نمایه چنگیز خان برارده ایشان آگاه شده و متنی
 که بر دو پادشاه بضمه ملاقات از مواضع خود بر جناب خسر بودند نظام شاه را بر داشته بمیان ولایت شاه
 در آه و پیغام داد که دوستی قطبشاہ و قاناکار بر دوستی نظام شاه اختیار کردن ترجیح بلامرغ است علی
 عادلشاه تیره شده با سزا ب شاد ابوالحسن فتح ملاقات قطبشاہ کرده با نظام شاه ملاقات نمود
 و در آن مجلس مقدر چنان شد که نظام شاه ولایت برار و احمد آباد بیدر را مستخر سازد و عادلشاه در آرای آن
 انقدر ولایت از کرناٹک که محصول آن با محصول برار و بیدر برابری کند متصرف شود و قطبشاہ بجال خود
 بود و بیچیک از طرفین کاری نداشته باشد اما قطبشاہ در اوقت که نظام شاه در شیر برار بود شکر بگویند
 قاناکان و رستماد و بعد از آنکه آن مملکت مستخر نظام شاه گشته در سد گرفتن شکر بیدر شد و قطبشاہ
 از زوال مملکت خود اندیشید و شد و میرزای انصافی را که میرجل او بود نزد نظام شاه بعنوان حاجت فرستاد
 چندان سعی نمود که چنگیز خان و کیل رسانند نظام شاه که باعث لشکر کشی او بود در میان تلف شد و در سنه ۸۸۰
 و ثمانین و تسعایه علی عادلشاه نیز بر بر شهادت رسید و مرضی نظام شاه قصد تسخیر بعضی از بلاد سمرقند نمود
 چون از قطبشاہ مدد خواست او بجلج گشته برخی از امرای سوات امرای نظام شاهی کبیل نمود و بنور آن
 مساعله معزوم شده بود که در سنه ۸۸۰ و ثمانین و تسعایه ابراهیم قطبشاہ نیز بصوب آخرت رایت عربت برار
 و مدت سلطنت او سی و دو سال و چند ماه بود

کتاب

مقاله سیم روز چهارم
شماره ۱۵۵

کفتار اندر سلطنت سلطان اسدیم الزوف محمد قلی قطبشاه

بعد از فوت ابراهیم قطبشاه سه پسر در حیات بودند محمد قلی قطبشاه و خدا بنده و سبحان قلی و از آنجمله محمد قلی قطبشاه که ارشد و اکبر اول او بود بطالع سعد جانشین پرورشیده در سن دوازده سالگی مسند فرمانداری تلنگان بفرموده خویش بیاست و دختر شاه مینوی صفهائی که از سادات صحیح النسب طباطبائی بود و سالها می فرودان امیر کسکه ابراهیم قطبشاه باو تعلق داشت بعد نکاح در آورده و بتکلیف و رغبت او جهت اظهار بختی و بیکرنگی با دودمان نظام شاهی خود بخدمت مرثعی بنز واری سرشکر احمد نکر بجانب ولایت عاقل شاه روان شد که تحت قلم شاه درکت و شولا پور مفتوح ساخته بمعلقان نظام شاه سپاره و بعد از آن با عانت لشکر نظام شاه قلمه کلبره و اسپهبد مستخر کرده خود متصرف شود چون بعد از طی مسافت بخدمت مرثعی بوقت دور تختگاه بجای آورد از شامت بی اتفاق امری حاصل بود بجا طرح جمع با اتفاق امرای نظام شاهی قلمه شاه درک را قبل نمود و چون تمامه آنجا محمد افغانی ترکمان اعلام مدافعه و درخواسته برافراشت در ایات شجاعت بلند ساخته او مردی و مردانگی و محامضت داد و توفیق کثیر از نظام شاه و قطبشاه بوی و ضایع شدند یکی از آن شخص ملول خاطر گشته مجلس گناش منعقد ساختند و قرار دادند که این مفتی استیضای شایسته که مناسب است که بر جای پادشاه در گرفتن آن که در الملک است سعی نایم و چون به نظر رفقه مدتی مدینه در کشان انجم متقل مفتی شدند و کاری نساختند و قطبشاه از تادی ایام غمگین و دلگیر شد و کمین نشینان فرجه با فرجه رسانیدند که قاصد و اب سلاطین و کن است که بر گاه یکی از ایشان بنفس خود بطرفی سواری نماید و او را جستیاج بگویند باشد پادشاه دیگر را بعد و طلب در طریق مرقت برود واجب است که خود مرکب سواری شده چنانکه همیشه میان نظام شاهی و عاقلشاهی و قطبشاهی بهین شوه معنی بوده در خصوصت اصلا مناسب دولت نبود که شما بخدمت شاه میرزا خود بفرستید بعد امرای نظام شاهی شریف آورید و این سخن بسیار مؤثر افتاده در مرصحت بجانب گلگنده عازم و جازم گردید سید مرثعی اتمنی فهمیده پلیدیستی نموده پیش از آنکه پادشاه اظهار کند گفت صلاح وقت است که ما بجانب ولایت خود رفقه بسیلدی از پرکنات سرحد عاقلشاه را بجزوه دیوان نظام شاه در آوریم و شما بجانب مملکت خود رفقه حسنا باد کلبره را مستخر کرده و بنید قطبشاه آنرا عین مدعا دیده قبول نمود و با اتفاق از نظام شاهی

محمد قلی قطبشا

مقاله نهم روضه نهم

بجای آوردن برده بیک م بجانب فلک خود ستا قنداز قطبشاه چون بجای سنا باور سید امیر سیل استر آبادی الحاطب
 بمصطفی خازن سکر مائنه با بهمت هزاره وار و فیل سیار بهت نخبه آن مملکت در اینجا با دوست و خود با شکر
 و غنمه سال بزیق استجالی بگلنده اش ترمیم برده سنا امیر را از همه کرد و سید و بعد از چند کاه از سکر گناه او
 در کشته حکم فرمود که او را در کشتی سوار کرده با اموال و اسباب تشریفی با صفهان که وطن مالوفش بود روانه سازند
 و شاه میرزا کشتی چار سینه و پیش از آنکه بمیرا برسد و در مدتی که در جوی خانی در جوی سنی سنا باور قاسم غنم و بسیار
 از مضامین آنرا منقبت سینه و چون آن خبر به جاپور رسید دلاور خان حسنی سر بشکر کرده با سنا عظیم بمقابل و مقاتله و سنا
 و بین امر بین جنگ معب و قسده مصطفی خان مسکره بد جان حلو بیز خود را بهت فرزدان بر سر حد تلکانت رشتا
 و قریب یکصد بمیت فیل بزرگ قطبشاه و دیگر چه تا که مالیت داشت بهت عا دلشاه و آمد و از آن تا بیچ ناما
 که قریب یکصد و بیست سال است میان عا دلشاه و قطبشاه ابواب کلفت مسدود گشته طریق مصادقت و دوست
 سلوک است و در آن سنه خمین و تمامه خواج علی شیرازی الحاطب بملک التجار به جمعی از مردم اعیان بجای آورد بگلنده
 آمد خواج اجمالی محمد قلی قطبشاه رجعت سلطان عصر ابو الکظفر بر امیر عا دلشاه خواستگاری نمودند و نوازیم جشن و طرب
 بجا آوردند و پاکی آن بلقیس نمان را در ساعت مسو بجانب بجای آوردند و آن قطب فلک اجلال در او ایل بدوشانی
 بر فاضله بهاک منی نام عا تق شده هزاره سوار ملازم او کرده اند و تا بطریق امرای کبار بد بار آمد و شکر می نمود و باشد دوران
 ایام چون از بونی بوای گلنده خلاص منفرد بر آمده بودند قطبشاه در چهار گروهی بلده مذکور شهری که در تمامی بنده کسان
 شرقا و غربا و جنوبا و شمالا سلسل آن در اطراف و مغایر کز یافت میشود بنا نموده دار المملکت خود ساخته موسوم
 به بهاک نکر کرده اند و در آن شهر از آن نام بنیان گشته موسوم بجید آباد ساخت لیکن در میان خلاص می شهوت
 به بهاک نکر است نه حیدر آباد و دور او قریب بجکرده است و بازارها بخلاف سایر بلاد بینه و استان بطرح واقع
 شده در خاصیت و صحت و صلاح بکلان آب و بوای تندرست دارد و با مسافر و مجاور دم در موافقت و سازگار
 میزند و اکثر بازارهای او از دو طرف جدا و لهی آب روان است و در کنار جود لهما در خان سایه دار نشاند
 و کاکین را در کمال مطبوعی از کج و سنگ ساخته اند منازل پادشاهی منجعی ساخته و پرداخته شده است که مسافران

۹۵۰

عالم بود

تاریخ فرشته

مقدار سیم در هر چهارده
سکه

فایده بسیار از این سکه بسیار نیکو است و بر دافعان عالم مستور نخواهد بود که در سبب این سکه معلوم
 گشته مملکت محاذی یکدیگر واقع شده است و هوای اولایات در تاثیر و خواص نزدیک هم اند تلنگ و دنگ
 و ننگ ولایت تلنگ همین است که در جنوبی بند و سنان واقع شده در طرف سلاطین قطبشامیه است ننگ
 ولایت بنگاله است و دنگ مملکتی است مابین آن دو ولایت هیچ یک از پادشاهان اسلام تسلط
 میترشد اکنون این پادشاه در سد و فتح آن شده بسیاری از مملکت دنگ را بجزه تصرف خویش در آورد و حاکم
 آنها موسوم به بابا بلند را قاضی ولایت کرده بنحایت عاجز و زبون شده است و در شهر تبریز عترت و الف
 واقع غریب که بر کرمش مثل آن در آن دو دمان واقع نشده بود بطور پیوست بیرون شهر بالای بلندی که آنرا بنا کشت
 میگویند عمارت پادشاهی است گاه گاه محو و قلی قطبشاه با بجا تشریف میبرد و دروازه میکشاند و الا سد و در
 می باشد قضا را جمعی از سوداگران غریب در شبی از شبهای متناوب بجا آن کفایت نه ب توفیق بوده با طایفه
 از مذکر و مؤنث خواننده و سازنده میروند و قفل را میکشند و دروازه را بستند در آن شب در آن شب در بزم شراب
 ار استه بیش و عشرت مشغول میشوند مردم پادشاهی که محافظت آن مامور بودند بر آن واقف شده سخت بمقامت
 سعی بسیار کردند که ایشان از عمارت بیرون آمده در دروازه پنهان چون اثری بر آن مترتب نشد کار بچگونگی و شد
 انجامیده محافظان علی الصبح بشهر رفتند و بنوعی زبان بشکایت کشوند که پادشاه آتش قهر چشم افروخته
 گفت آن غریب باز که خلاف نموده از فرمان پادشاهی سرپیچیده بقتل آورند و کینان بمقتضای این مصرع
 عشاق ترا بهانه بس باشد حکم قتل عام غریبان داد و بطریق احمد مکر شمشیر کشیده جوشان و خن و شنان
 بقتل غریبان عموماً و خصوصاً پدر و چند و بجوم عامه شده اموال و اسباب آنها را در معرض تاراج آوردند قطب شاه بر آن
 مطلع شده که توال را مخاطب ساحت مخصوصان و مقربان را بتجسس فرستاد که ابل و کن را سیاست کرده آن فرستاد
 فرو نشاندند گویند در نیم ساعت بخوبی صد غریب کشته شد و خانهای ایشان تاراج رفت و غوغا و شور و غیب
 در بلده جهاک مکر پیدا آمده هیچ کس نمیدانست که سبب قهر پادشاه موجب غریب کشی صیت و قتل فلک
 کامکاری حسد پزیز کشته گشته از پادشاهان بان فایز شده اند کی آنکه برادران را بر سرند و

مقاله سیم. و نه چهارم
شش

تمکن ساخته امین جلیس خود گردانید با ایشان بیفخر خاصه صاحبان سلک میناید و برادران نزاران جوزی عظیم
 در کمال اخلاص و کجستی با برادر بزرگت میباشد و انما به سی سال از بنام ایشان عباری بر اینه خاطر قریب
 آن پادشاه راه نیافته بود و این عطیته است که کس آن سرسرازم نگردد و دیگرانکه میر محمد موسی سزاوار
 که آباد و جدا از تر و سلاطین به آن صحت نازید و کرم بودند و خود نیز و عهد شاه طهماسب جننی معروف شاهزاده
 تیدر میزاید و در سب است و بیخ مال و کیل السلطنه است و دستد معزالیه در جمیع علوم مستداوله
 از معقول و منقول بتجربه و اعلم علمای عصر است و در تقوی و زهد و نیکت نفسی و تواضع عدیل و نظیر ندارد و در
 بیکو میگوید و کمال طینت با مرتب نهی جمیع دارد و این اشعار از دست طینت

شادمانیت بنام و غم عالم ذکر است عالم ما بسدا عشق در سنجیر بلا ای خوشار روزگار در رسم
 شکر در دو چون کینر گزند و غم بالای داع مزسم شاد اقلیم در دو غم ملک بجران سواد عظم
 سایه عشق که سبازره بوشد و غم دار ما نمک آند و دیده خون کم ز کوش کسیر ز مردم ما
 به در بیضای وصل کو که کویا کشته شعبان امین غم حرفای ستمین بگو با روز وصل از زبان حکم ما
 شکساری مجاز و مومن غم ما از کجا و مزسم ما علبیت خدا را در مان از نور سخی و لعل کایه
 که من بر ما و شوق داده و خوش روزگار دلا ییوسته با ما ساز کاران ساز کاری کن که باشد
 ساز کار خود کنی ما ساز کاریرا غماری بر شمارم سید بر کردون زینت منی چه خوش بودی که داد
 منی همه بنامیر به اسب انکه در رسم حکم با اقلیم ناکامی مسلم با ملک کامکاری بختیاریرا
 زنده ناکو از بسج که در سب خود سجده آنه نصیبم کرد ز خوش کویا بتلی جان به که کتر حدیث کام
 کومون چه غم از تلی ناکامی ما کامکاریر بیت بجد دارد و دم بر شکوه لاف صبر و طهار
 نیارم با کمال عجز این اظهار قدرت را ز بیم آنکه بر سو گشتد صحنه شکوه بصد خون جگر نینان کندول
 آه صبت را ز خونین داغهای من کانت ما و در قها با او که خوش آبی در کنی داده گلزار محبت را
 نیم لطف جانان کم شدای با و سحر کابی مدون تا بچشش آریم در یا مای رحمت را کرم کرم

تاریخ فرشته

۳۳۲

ای مروت راه اگر یابی بزم او نیاز تا مرادی عرض کن آن بی مروت را چه عهدی بود عهد حسن جانان سپهر
جاننازی دیغا ماند استیم ایل قدر فرصت را فدای رسم عادت سوز خود کردم که در عهدش عجب
ویرانه دیدم سهرای رسم عادت را کن نسبت بغیرم در وفا آرزو دیگر کن سراپا غیرم پسند بر من این
ذلت را ذبیرت کر ز من بیانی سزد آرزو بگذر پریشان داشت طح وضع صحبت مغز طاقت را
اگر این است نمون صحبت بجران که من دیدم به برش سخن خود بیرون میا بگذر جرات را بیت
خوشم که بر دل من عشق مذعنا گذاشت مرا به بلهوسیه های خویش دانگذاشت و از همه خوشتر و بهتر
آنکه محمد علی قطبشاه بواجبی قدر و مرتبه آن سید بزرگوار شناخته بریدانه با او سلوک مینماید و نوعی مینماید که کفیه
از لوازم تقسیم و تواضع فرد گذاشت نمود و از نیکه استماد و وثوق تمام بر اصابت رای آن هوشمند روشن
ضمیر دارد حبیب فکات سلطنت خصوصاً کارهای بزرگت بوی رجوع کرده خود با برادران و ندیمان ظهور
و لعب و عیش و طرب مشغول است و علی التمام مجلس سنجی در بزم غمی است از زمانه پاپا پیدار و ادکار است
مینماید و بزبان حال بدین ترانه مترنم میگوید بیت مروت خوش که دست و پدیم شمار
کس را وقت نیست که انجام کار چسبیت دیگر از جو تو فیقات آسمانی و عنایات یزدانی که شامل
روزگار آتشبار محبت ال البیت شده این است که از آن زمان که آفتاب راست اسلام از افق هند و سنا
طالع گشته سحیگ از سلاطین سابق و لاحق اندیاد را نسبت وصل و پیوند با پادشاهان عظیم الشان ایران
دست نماده در نصیر مینت اثر آن شهنشاه قبا و محبت همیشه تحت عباس پادشاه والی ایران یکی از معتقدان
درگاه عرش شهباه خود را بکن فرستاده صیه فرمانده تلنگ را جهت ازدواج و همسری کی از اولاد
امجاد خود خواستگاری فرمود و آنحضرت شرف دنیا و آخرت در قبول آن داشته در سامان و استعداده
است که آن کریمه سعادت مند را بر دوش سلاطین کا مکار روانه ایران سازد *

تاریخ مرسته

۲۴۳

مقاله سیم روضه پنجم
ششم

که بخت و در آن سنوات خابره سمیع عادل شاه را خواستگاری نموده بجهال خویش در آورد و چونکه عادل شاه را
 گرفتار روی حبس کرده و حصار ماچور را گرفت و در سنه ثلثین و تسعمایه با تفاق میران محمد شاه حاکم بر پنج
 بقصد تدارک و انتقام متوجه جنگ نظام شاه گردید بعد از قتال صعب باز نظام شاه غالب آمد و اسب
 و توپخانه ایشان متصرف شد بر دو پا و شاه روی بگریز آورده چون عادل شاه بدختره کفار بجا گرفتار
 سلطان بهرام کجراتی طبعی شده و سلطان بهرام که همیشه در فکر تسخیر دکن بود فرجه یافته با لشکری عظیم
 از راه بر ماچور بملکت برادر آمد و عادل شاه سلطان بهرام را قاصد تسخیر دکن دیده از طلبیدن وی پشیمان گشت
 اما چون چاره نداشت اطاعت کرده خطبه بهرام بنام وی خواند و بدستباری والی بر ماچور نواحی نمود که در محل
 خود مذکور است عادل شاه از دولت آباد بجانب برادر رفته سلطان بهرام بمقر حکومت خود معاودت نمود
 و چون علاء الدین عادل شاه بطریق پدر راه ناکزیر حیات سپرد و ولد اکبر تر دریا خوانده شد و پسر
 کاتب فرمود

ذکر ایالت علاء الدین عماد

بعد از آنکه افسر ایالت بر سر نهاد و ختر خود را که سما به و لکننا بود در سلک از و اوج حسین نظام شاه کشید
 با حکام دکن طریق یاری و مروت مسلک داشتند کلفت و خشونت ایام سلطنت به پایان رسانید و بعد
 پسرش برهان عماد شاه در صغر سن صاحب چتر و افسر شده نام سلطنت بر وی جاری شد

ذکر ایالت برهان عماد شاه ولد دریا عماد شاه

تفانان و کنی که از غلامان اند و تخانه بود بر دست شده بجن اتفاق ابراهیم قطبشاه و حکام فاروقیه بر پنج
 اعلام شکست بر افراشت و در آخر بنده بر پای برهان عماد شاه نهاد و درون قله بر ناله مجوس گردانید و خطبه
 برادر بنام خود کرده چتر بر سر گرفت و او حاکمی بود شجاع و بخشنده

شرح خطبه تفتان بر عا و الملکت و انتقال دولت آن بر نظام شاه

بعد از آنکه برهان عماد الملکت را از میان برداشت استقلال تمام هم برسانید و آخر لام سیزده را بجای رسانید که مری نظام
بقصد استیصال او مملکت برادر آمد و چون کار بر تفتان تنگ شد به علی عادل شاه طبعی شده بوسیله تحف
و هدایای نفیس و عطایای نفوس در آن اختارت را بر سر لغات آورد و نظام شاه آنمنی را فهمیده بر آنمنی
والده خویش خیزد بیا یون با تفاق عماد شاه از برار برکت انامه آخر سنه ثمانین و تسعایه نظام شاه باز بفرست
برار مقدمه بهمانه استعلا برهان عماد الملکت متوجه انصوب شد تفتان مضطرب گشته از ابراهیم قمشه شاه
استمداد نمود و با ستظهار لشکر تنگ با چنگیز خان پیشوای نظام شاه خبک کرده مقهور و مغلوب
کردید و مدتها از صولت و سلطت سپاه نظام شاه با جاجا جنگل بیکل کریمت آخر خود در قلعه برنال و پسرش شهبان الملکت
در قلعه کاویل متحصن گشتند و نظام شاه حصار برنال را که بر بالای کوه واقع شده است خیر آن بتوب و منجیق و خاکیز
و امثال آن غیر نیست محاصره کرده بعد از آنکه ایام آن بطول انجامید و میخواست که کوچ کرده با احمد مکر شریف
امیر بیل او چنگیز خان صفهائی مانع آن اراده شده بجهن تدبیر و پاشش و پیار و درم اکثر مردم مدونی را که بظفت
حصار قیام مینمودند از خود ساخت و ایشان که از منیق محاصره تنگ آمده بودند شبها خود را از برج و باره
بوسیله کند بزرگ انداخته بچنگیز خان می پیوستند و بانام و منور و مناصب بزرگ و اقطاع و ارش
می یافتند مردم دیگر نیز از شنبه بدوق و شوق تمام بسر نوع که از قلعه بیرون میرفتند و بوساطت چنگیز خان
از سر کار نظام شاه بطلب و مقاصد عالیه میرسیدند تا بر آن درون قلعه بمنزندان توب امان و انباز زاده
از دوازده نفر کسی نمانده مردم نظام شاهی فرجه یافته مورسل را پیش برده بجزب توپهای کلان اندک رخنه
در دیوار پیدا آمد و از آنکه در اصل مرد جنگی در قلعه نبود شکران خاصه چنگیز خان بیت و پشت کس و یک نفر
پای قلعه رفتند و زینه ناکذاشته بالای قلعه برآمدند و غیر سرج که خاصه چنگیز خان بود بنام تفتان آواز
غیر شنیده بجان آنکه چنگیز خان خود قلعه داده است سر بر گشت و با همی از محض همان سوار شده و دروازه

تاریخ فرشته

مقاله سیم روضه ششم
ششم

عقب قلعه را گشوده در شهر سده اثنی و ثمانین و تسایه بکوه و جنگل کرخت و مرتضی نظام شاه بقلعه در آمده خزان و اموال
 و اسباب نفیسه را خود برداشته باقی را فرماد که پیاده و سواره تاراج کنند و سید حسن استرآبادی که بجانب
 قفقازان شتافته بود و پیرادستگیر ساخته روز نهم از قفقاز نزد نظام شاه آورد و بعد از آنکه در بیمارزودی قلعه کا و این
 بامان مفتوح گشت پسرش شمشیر الملک گرفتار شد نظام شاه قفقازان و شمشیر الملک و برهان الملک را مع او لاد کرد
 قلعه عقید بودند یکی از قلاع مملکت خود فرستاد و آنها همه در کیش جان شیرین بقایض ارواح سپرده از شکست و بر
 نجات یافتند بعضی میگویند که محافظان آن قلعه بموجب فرمان نظام شاه ایشانرا درون قلعه دفن و واحد خفه
 کردند و بعضی میگویند که پاسبانان آنها را وقت شب در حجره تنگ کرده در بروی آنها می بستند تا بخت
 آمده ایشانرا بیدل اموال از خود سازند و چون ایشان قتلح بقوت یومیه بوده موافق مدعای استیضاعت سلک نمینند
 شدت سخت گیری بر ایشان زیاده میگردند و چون همواره کمال حدت و حرارت بود در شبی از شبها همه
 انزوم که از صغیر و کبیر و مردوزن قریب چهل کس میشدند بیکبار خفه شده مردند و پاسبانان علی الصباح
 که در دازه گشوده همه را مرده یافتند انقض در سال مذکور پادشاهی عماد شاهی و قفقازانیه سمت انقض پذیرفته
 کسی از آن دو سلسله در قید حیات نماند

روضه ششم در بیان حکومت بر پدیه که در ششم بیدر بودند

تا این زمان که قلم معجز بیان بریا قرض زمانه در مشک افشانیست هفت نفر از آن خاندان بعد از ضعف
 اندر اس دولت سلاطین همیشه احمد آباد بیدر و اسخالی را خطبه بنام خود کرده اند و اولین ایشان که داعی بلده بیدر گردید

قاسم برید است

ذکر حکومت قاسم برید

قاسم برید در سلک فلاحان ترک کبری اطفالم و هشت و خوابه شهاب الدین علی یزدی که از ولایت بکر آورد
 سلطان محمد شاه فاروقی فروخت شجاع و متهور بود و خوارانیکو می نوشت و اکثر ساز نار خوب میخواست و در عهد



قاسم برید لکڑی

مقالہ سوم روایت شدہ
صفحہ ۱۰۰

آپ: شاہ منہ - مارے فائز کشتہ برقع کفار مریتہ یاغی کہ مابین ولایتیں پابین و جاننے بودند نامزد کردید و اولاً
در اسخوردن فتح ہزکت کہ موجب بلند نامی با سند روی نموده صاحب دستگاہ سند و سا با جی مریتہ را کہ عمدہ ہزار
مذہ انصوب بود و قبض آوری و خورش را بجہالہ کج و لد خود امیر برید در آورد چون از جانب سلطان مملکت
ساب جی را با قطع پامت خویشان و قرابتان اندر قریب چار صد نفر کہ ہمہ مردانہ و شجاع بودند نوکر او شدہ
تبدیل و در راکتہ بشرف اسلام مشرف شدند و با ستظہار اسماعت کہ ہمہ مخلص و فدوی بودند در سلطنت محمود
تسلط و استقلال نام پیدا کردہ ماتہ و کیران در اندیشہ پادشاہی شدہ و جوہر عادلشاہ و نظام شاہ و عماد شاہ در
اوستہ وقتہ مار و او کہ خطبہ بنام خود خواندہ حاصل دار السلطنہ احمد آباد را سلطان محمود از زانی داشت و وزارت
سال پادشاہی کردہ و بنور سلطان محمود در قید چیات بود کہ نامہ عمرش منظوم کشتہ در تہ عشر و ستا پہ سبحان
جاوید شتافت و پسر بزرگش قاسم مقام کشت

ذکر حکومت امیر علی برید

امیر علی برید و بیحد و قاسم مقام پر کردید و در زمان او سلطان محمود فوت کرد و سلطان کلیم اللہ کہ آخرین پادشاہ
بہمنیہ است بجانب احمد نگر کر بخت و در عمدوی شہر پیدر بقبرف اسمعیل عادلشاہ درآمد باز با و رجوع شد و
در آمدت کہ سلطان بہادر بالتماس عماد الملک و محمد شاہ والی برہانپور بملکت دکن درآمد و امیر برید موجب
فرمودہ اسمعیل عادلشاہ با جمعیت خود بہ جاپور رفت و عادلشاہ چارہ سزار سوار غریب تا چویش ہمراہ او کردہ
اور اسر شکر خود ساختہ بہد نظام شاہ فرستادہ و چنانکہ در محفل خود خادم تیز زبان در شیح و بطلان کوشیدہ
بالشکر کجرات جنگہای رستمان نمود و بعد از آن چندین سال بر مسند کامرائی نشستہ در اواخر عمر بکومت
برہان نظام شاہ: قول رفت و در حوالی دولت آباد فوت شدہ برادرش خان جہان جبارہ اورا با حمد آباد بیدر آورد
در حظیرہ قاسم برید مد فون ساخت و مدت سلطنت او چہل سال بود و در کن اینجکایت از وی شہرت عظیم دارد
کشی از شہای رستمان در عمارت باغ کتانہ نشہ شراب میخورد کہ شالان در مزار درآمدہ بخلاف عادت

تاریخ فرشته

۳۴۸

معالیق روزنامه
۱۳۰۵

نور و غوغای بسیار کردند امیر برید پرسید که اسباب چراغها فاسکندگی از ندا گفت که از شدت سرما از سلطان دادخواهی مینمایند علی صبح حکم نمود که سه چهار هزار لحاف سفید ساخته در باغ و صحرایمیزانند که تا شان شبها در زیر آنها درآمده از سرما محفوظ باشند

ذکر حکومت علی برید شاه

او اولین کسی است از آن دو دمان که بجایت برهان نظام شاه لفظ شاه حسود اسم خود گردانید و چون شاه طاهر بهنیت جلوس وی با محمد باورفته در کمال آندو کی مرجهت نمود بر شاه از در نجیبه بر سر او شکر کشید و برید شاه از غایت اضطراب قلعه کلین را با براسیم عادل شاه دوده التماس قدم نمود تا قایده بران مترتب نشد و نظام در این یورش قلعه اوته و او دکیرو قندار از وی گرفت و انمقدار ولایت که چهار لکت چون طلا محمول آن باشد باو ماند و مرتضی نظام شاه در عهد خویش بالتاماس صاحبان دستنه سبع و ثمانین و تسعایه با بخار رسید و در آنجا تیر طبع کرده و بلده محمد آباد را محاصره کرده در تقنین طلعکمان کوشید برید شاه نزد عادل شاه کس فرستاده طلب استعانت نمود علی عادل شاه جواب داد که وقت سرخواجه سرا فلان و فلان که در سر کار تواند اگر بن بریدی بد میکنم برید شاه بجز اطاعت چون چاره نداشت قبول انضی کرده علی عادل شاه هزار سوار بکوت او مقرر کرد مرتضی نظام شاه از شنیدن آن خبر و استماع قده بر شاه در حوالی احمد نگر مضطرب شده میرزا یادگار با لشکر تنگت بمحاصره باز داشت و خود با جمع گرفت و ترک محاصره بیدر فرمود و علی برید شاه از محنت محاصره خلاص شد و در سنه شان و ثمانین و تسعایه بوعده و خانمود و برود خواجه سراجته او فرستاد و آن خواجه سرایان پر حینت از پی ناموسی ترسیده عادل شاه را شربت شهادت چنانیدند و علی برید در همان سواست بعد از آنکه چهل و پنج سال شاهی کرده سخته را بر تخت اختیار نموده عاقبت ازین سرای عاریت بیرون جست و ده لک اکرش ابراهیم برید شاه نایب مناب شده مدت هفت سال بکام دل گذرانید و در گذشت و بعد از او قاسم برید شاه سه سال بکومت مخد آباد سرگرم بود چون با جل طبعی در گذشت بر فرزندش که چهار ساله بود بخت بکومت پرداخت و امیر برید نام شخصی که او نیز از اولاد آن خانواده بود در سنه صفر

علی بریدشاہ

۳۶۹

مقالہ سیم روز ہفتم
شعبہ

میرزا علی نام برادر خسروچ کردہ اور اسی جانب بہان گڑ کہ تختگاہ محمد علی قطبشاہ است کریرا نیندہ خود پادشاہ شد
و نام حال کہ از تاریخ جبری سنہ ثمان عشر و اھن است در آن بلکہ کام روا بودہ سپر ابع برید شاہیہ را روشن
دا و و ہر اینہ بر طباع آفتاب شعاع مستحبران احوال طوک انار اللہ مرقہ ہم محبوب و مستور نامہ کہ حکایات عادیات
و برید شاہیہ در پیچ و کین از کتب متداولہ منظر بگردیدہ اسچہ درین کتاب نوشتہ ام از مردم کہن سال کہ معام
ایشان بودہ اند بابان دو سلسلہ قریب القصد بودہ اند از زبان آہنہ شنیدہ درین اوراق ثبت نمودہ ام اللہ
از مطالعہ کنندگان میں نام کہ سال جو س و وفات ایشان اگر معلوم کردہ دو وقایع

ایشان بنیج دیگر محقق شود عبارت قضایای این دو خانوادہ را بحکم اصلاح

مشرق سازند و در حیات و عمارت برین مولف منبتند

کہ داب ارباب کرم بہین است